

## نشست بررسی عدالت در موضوع زن در اسلام

آیت‌الله شیخ علی رضایی تهرانی

دانشگاه شهید مطهری واحد خواهران

۱۳۹۷/۰۸/۲۳ هجری شمسی

۱۴۴۰/۰۳/۰۶ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرٌ مُوقِفٍ وَمُعِينٍ.

بحثی که ما امروز در خدمت شما هستیم با عنوان "بررسی مصداقی عدالت در مورد خلقت و حقوق زن در اسلام" است. این طور من بیشتر دوست دارم پاسخگوی سؤالات و شبهات عزیزان باشم. برای سؤالاتی که مرتبط با بحث نخواهد بود، مقدمه‌ای را عرض می‌کنم. بعد از این مقدمه، اگر صلاح دیدید، سؤالاتی که آمده است را ابتدا مطرح کنید و بعد هم اگر کسی سؤال شفاهی یا کتبی دارد، بیان کند. این مقدمات را باید دقت کنید؛ چون اگر این مقدمات مورد توجه قرار نگیرد، ما در جواب‌ها شاید به چالش برخورد کنیم. سعی می‌کنم سریع‌تر بحث را در مقدمات بگذرانم تا بتوانیم به اصل بحث بپردازیم؛

۱. اول، خدا هست، چه ما بخواهیم چه نخواهیم. به دلیل ادله اثبات خدا، اخیراً رفیق شفیق ما، جناب آقای عشاقی کتابی برای اثبات خدا به نام "برهان‌های صدیقین" نوشته‌اند که در آن دویست و بیست برهان برای اثبات خدا ذکر کرده‌اند. جناب آقای عبدالرسول عبودیت نیز کتابی با عنوان "اثبات وجود خدا با اصل موضوعی" یعنی به روش هندسی که برای اولین بار در جهان اسلام این چنین اثبات واجب صورت گرفته است! نوشته‌اند. ایشان می‌گفتند این هشتاد صفحه کتاب کوچک یک سال از عمر من را روزی ده تا پانزده ساعت گرفته است. اثبات خدا به روش اصل موضوعی یعنی در ادله اثبات خدا هیچ خدشه‌ای نمی‌توان کرد. به این معنا که خلاف نظر کانت که گفت ما دلیل عقلی بر اثبات واجب نداریم و بر خلاف نظر ملکیان که می‌گویند ما دلیل برهانی برای اثبات واجب نداریم.

۲. دوم، خدای متعال دارای صفاتی است متناسب با ذاتش مثل علم، قدرت، حیات و فیاضیت؛ یعنی همان گونه که ما برای اثبات واجب برهان داریم و عقل خضوع می‌کند و می‌پذیرد، خدای بدون صفت اثبات نمی‌کنیم؛ بلکه خدا با صفاتی متعالی مثل علم، قدرت، حیات، فیاضی، حکمت و عنایت.

۳. سه، در کنار وجود خدا و صفات خدا، خدا دارای فعل است، خدا کارگر است، خدا فاعل است و خدا کاری دارد. یعنی خدای متعال ایجاد می‌کند عالم و آدم.

با مقدمه سوم کار داریم، یعنی با فاعلیت خدا کار داریم، با اینکه خداوند کارگر است و کار می‌کند و فعلی دارد؛ کار داریم. الان راجع به فعل خدا داریم حرف می‌زنیم و آمدیم به ساحت فعل الهی {که دارای نکاتی است}؛

۱. فعل خدا متناسب با صفات خدا و ذات اوست. در فارسی می‌گوییم: "از کوزه همان برون تراود که در اوست". فعل من متناسب با ذات من، فعل حضرت عزرائیل (سلام‌الله‌علیه) متناسب با هستی، وجود و صفات او و فعل خدا نیز متناسب با صفات و ذات اوست.

۲. فعل و کار خدا که همین ایجاد عالم و آدم و این نظام است، برهان عقلی به ما می‌گوید نظام الأحسن است نه أحسن بلکه الأحسن است؛ یعنی کار خدا زیباترین، بهترین و نیکوترین کار ممکن است. یعنی از این

چینش، از این فعل و از این کار، زیباتر و محکم‌تر قابل تصور نیست. و این را برهان به ما افاده می‌کند زیرا بر نظام الأحسن برهان عقلی داریم.

۳. اگر برهان برای ما اثبات کرد که نظام عالم نظام الأحسن است یعنی بهترین نظام را داریم؛ عرب وقتی می‌خواهد آن بهترین را بگوید، می‌گوید الاحسن، مثل العظمی، مثل الأعظم. اگر در موردی نتوانستیم وجه احسنیت را با عقل خود درک کنیم، ضرری ندارد. چون برهان برای ما اثبات کرده است که این نظام هستی بهترین چینش را دارا است. حالا اگر در یک مورد خاص جزئی، من نتوانستم وجه احسن بودنش را بفهمم، این قصور دانش من است و این قصور من ضرری به اصل مطلب که نظام، نظام الأحسن است، نمی‌رساند.

۴. خلقت آفرینش به اصطلاح جناب ابن سینا يجب علی الله نیست بلکه يجب من الله است؛ یعنی چه؟ یعنی این جور نیست بگوییم بر خدا لازم است بیافریند، بلکه این جور است که خدا چون خداست می‌آفریند. خورشید چون خورشید است انرژی دارد. خورشید بی انرژی، بی نور، بی گرما و بی خاصیت خورشید نیست. خدا چون خداست، فیض دارد، فیاضیت دارد. خدای بدون معلول، بدون فیض، بدون خلقت و بدون اثر که خدا نیست. فیاضیت علی الاطلاق، صفت ذاتی اوست. منتها این طور نیست بگوییم خلقت بر خدا واجب است و این ادب گفتاری نیست. ادب گفتاری يجب علی الله نیست که متکلم می‌گویند بلکه يجب من الله است یعنی چون خدا خداست، آفرینش از اوست. در حال بیان مطالبی درباره فعل خدا، خلق خدا و ایجاد خدا هستیم.

۵. یکی از قوانین حاکم بر خلقت و آفرینش الهی، قانون زوجیت است. پس اگر قانون زوجیت در آفرینش هست باید در این نظام احسن دیده شود؛ یعنی اگر زوجیت در عالم نباشد، نظام، نظام الأحسن نیست. از آنجا که نظام، نظام احسن است و با برهان به او رسیدیم، پس زوجیت بخشی از نظام احسن است و زوجیت ریشه در ذات الهی دارد. چرا؟ چون فعل خدا متناسب با صفات خداست و صفات خدا عین ذات خداست و آنچه در فعل الهی داریم، نشأت گرفته از ذات الهی است.

۶. تا کنون جواب این دو سؤال داده شد؛ یک، خدا چرا آفرید؟ دو، چرا این گونه آفرید؟ چرا آفرید؟ چون خداست و خدا فیاضیت ذات اوست، مثل خورشید که گرما، انرژی و نور در ذات خورشید است. چرا این گونه آفرید؟ چون نظام احسن این است. از خدای احسن، جز نظام احسن صادر نمی‌شود.

برهان فقط این مطلب را نمی‌گوید؛ بلکه قرآن نیز همین را بیان می‌دارد؛ در جایی فرمود: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ۱».

خدا آفریننده هر چیزی است و در آیه دیگر فرمود: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَوَدَّ أَحْلُقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ ۲».

هرچه آفریده، قشنگ آفریده است و اصلاً زشتی در عالم وجود ندارد. چرا این گونه است؟ چون فعل الهی از اسماً و صفات الهی می‌جوشد. راجع به اسماً و صفات الهی تعبیر قرآنی چیست؟ «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ {فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۳}».

اسم و صفت شش گونه داریم؛ اسم بدترین، اسم بدتر، اسم بد، اسم خوب، اسم خوب‌تر و اسم خوب‌ترین. قرآن فرمود: خدا اسم بدترین، بدتر، بد و خوب ندارد، همه اسماً الهی احسن و بهترین است؛ لذا می‌شود «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ»، چرا هر چه آفریده زیبا آفریده است؟ چون اسماً او که منشأ خلقت‌اند، زیباترین‌اند، حکمت، عنایت و امثال آن.

پس نظام فعلی جهان هستی، زیباترین وجه ممکن آفرینش است و از این زیباتر قابل تصور نیست.

۷. خلقت عالم دنیا و عالم ماده ضروری است؛ در فلسفه یک قانون عقلی داریم که «لولا التضاد لما دام الجود عن الواهب الجواد»، اگر عالم تضاد یعنی عالم دنیا و عالم ماده نباشد، جود از خدای متعال نامتناهی نخواهد بود در حالی که نامتناهی است.

لذا فیلسوف می‌گوید اصل ماده ازلی است، اصل حرکت ازلی است و اصل زمان ازلی است و اصل جسم

ازلی است؛ چرا؟ چون اگر تضاد نباشد، جود نامتناهی نخواهد بود. چرا؟ برهان فلسفی است و نیاز به بحث در دو فصل اسفار اربعه تا پاسخ آن روشن شود پس به صورت اصل موضوعی آن را بپذیرید. در جهان آفرینش، اگر بخواهد نظام، نظام الأحسن باشد، حتماً باید جهان ماده و عالم تضاد داشته باشد.

۸. شما در فلسفه خوانده‌اید که قانون این است: «الذاتی لا یعلل»، یعنی هر چیزی که ذاتش آن چنان است، قابل تعلیل نیست. مثلاً، اگر من بگویم قبای من چرب شده است؛ می‌پرسید: چرا؟ پاسخ می‌دهم: دلیلش این است که دستم چرب بود؛ می‌پرسید: چرا دستتان چرب بود؟ پاسخ می‌دهم: روی میز چرب بود و دستم خورد روی میز و چرب شد؛ می‌پرسید: روی میز چرا چرب است؟ پاسخ می‌دهم: چون روغن روی آن ریخته است. می‌پرسید: چرا روغن چرب است؟ پاسخ می‌دهم: چون از ذرات روغنی تشکیل شده است؛ حال اگر بپرسید: چرا ذرات روغنی، ذرات روغنی است؟ پاسخ می‌دهم: چون هر چیزی خودش، خودش است. نمی‌توان از ذاتی سؤال کرد.

به تعبیر حاج ملاهادی سبزواری: «ذاتی شیء لم یکن معللاً»<sup>۴</sup>، یعنی چیزی که ذاتش آن چنان است، قابل تعلیل نیست. مثلاً مولکول آب، مولکول آب است. اگر مولکول آب بخواهد مولکول آب نباشد، پس چه باشد؟

اگر ما بنا بر نظام احسن، عالم ماده نیاز داریم، در جهان ماده این موارد ذاتی جهان هستند: تضاد، کمبود، تفاوت، شر بالعرض، نقص، محدودیت.

خدا باشد، اسم و صفت نداشته باشد، نمی‌شود. اسم و صفت داشته باشد، فعل نداشته باشد، نمی‌شود. فعل داشته باشد، فعلش احسن نباشد، نمی‌شود. در این نظام احسن، عالم ماده نداشته باشیم، نمی‌شود. در عالم ماده تفاوت نباشد، نمی‌شود. پس یکی زن است، یکی مرد، یکی ذهن ریاضی، یکی ذهن ادبی، یکی زیبایی جسمی، یکی قوت بدنی، یکی خانواده بسیار اصیل دارد. این‌ها ذاتی عالم ماده است پس تفاوت‌ها ذاتی است.

۹. در عالم ماده تفاوت هست ولی تبعیض نیست. تفاوت داریم و باید داشته باشیم. تفاوت ذاتی عالم است ولی تبعیض نیست. این را باید در آینده توضیح دهیم.

عدالت از فعل خدا انتزاع می‌شود نه اینکه فعل خدا با عدالت سنجیده شود؛ برخی برعکس می‌فهمند فکر می‌کنند اینکه خداوند عادل است یعنی این جور است: یک چیزی را به‌عنوان حق در نظر می‌گیریم و می‌گوییم حالا خدا این کار را می‌کند، خدا جای حق نشسته است، خدا حق انجام می‌دهد. نه! به تعبیر قرآن: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ {فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُخَلَّفِينَ} ۵».

حق از خداست نه اینکه الحق مع ربک به این معنا که حق با خدا است. در فارسی تعبیر می‌کنیم:

هر چه آن خسرو کند شیرین کند {چون درخت تین که جمله تین کند ۶}

اگر او زیباترین، عالم‌ترین، قادرترین، ارحم‌الرحمین، اکرم‌الاکرمین است، اگر این گونه است و صفاتش زیباترین است، فعلش زیباترین است، پس آنچه که او می‌کند، شیرین است. من باید سعی کنم وجه شیرینی آن را بفهمم. ممکن است ده مورد را بفهمم؛ ولی بیست یا سی مورد را نفهمم.

بر همین اساس، عدالت از کار خدا انتزاع می‌شود. نه اینکه عدالت یک چیزی باشد که من کار خدا را با آن بسنجم. حق از فعل الهی انتزاع می‌شود. نه اینکه چیزی باشد که من فعل خدا را با آن بسنجم.

استاد ما، حضرت آیت‌الله جوادی آملی فرمودند: اگر گفته می‌شود: «عَلَىٰ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ {يُدْوَرُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ} ۷».

در هر دو جمله علی (علیه‌السلام) امام است و حق مأموم است، یعنی این گونه نیست که حق چیزی باشد که علی را با آن بسنجم، بلکه علی می‌شود محور حق چون «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ»، و علی (علیه‌السلام) «فَإِنَّهُ مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَعَالَى ۸»، علی فانی در خداست و به قرب فرائض و نوافل رسیده است و گوش و چشم و دست و پایش همه خدایی شده است.

عدالت معنای درستش تساوی نیست! معنای درست عدالت «وضع الشیء فی موضعه»<sup>۹</sup>، هر چیزی را در جای خود قراردادن است؛ موضع هر چیزی کجاست و چیست را خدا می‌داند و علم ما ناقص است؛ لذا

فرمود: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ۗ»<sup>۱۰</sup>، او می‌داند که موسی (علیه‌السلام) باید پیغمبر شود، عیسی باید نبوت داشته باشد و علی باید وصی باشد.

پس معنای عدالت هم مشخص شد. تا اینجا به صورت کلی بحث را بیان کردم. براین اساس، فهمیدیم اگر خدای متعال مرد و زن آفریده و تفاوت در عالم ماده ایجاد کرده، همه این‌ها از نظر فلسفی پشتوانه عقلانی و برهانی دارد. فقط ما وقتی در مصادیق بررسی می‌کنیم، ممکن است به نظر برسد اینجا عدالت بود یا نه! آنجا زیبا بود یا نه! آنجا فعل متقن و محکم بود یا نه! از نظر برهان فلسفی اصل مطلب تمام است؛ یعنی بر فرض در جایی علم ما کامل نبود، به آن اصل مطلب هیچ ضربه‌ای و ضرری نمی‌خورد. اکنون سؤالاتی که عزیزان داشتند و چند سؤال جدید اضافه شده است که می‌توانیم عرض کنیم {و پاسخ دهیم}؛

### سؤال کتبی:

خدا اگر ما را دوست دارد چرا جهنم را آفرید؟ یا اینکه چرا ما را در زمینی گذاشت که راحت نباشیم؟

### پاسخ استاد:

تقریباً جواب دادیم. چرا جهنم آفرید؟

اولاً جهنم دو بخش دارد؛ بخش عمده جهنم را خدا نیافریده است؛ بلکه من خودم می‌آفرینم. در قرآن کریم فرمود: «هَلْ تُجْرُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۗ»<sup>۱۱</sup>، جهنم عملکرد تو است. به تو گفتم، پیغمبر فرستادم، عقل، وجدان، فطرت نفعات ربانی که اگر مال یتیم بخورید آتش است، «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا ۗ»<sup>۱۲</sup>.

گفتم نماز شب نور است، زنا و غیبت نار است، مال یتیم نار است، نکاح نور است، سفاح نار است، سبحان الله بگویند درخت در بهشت می‌سازی و الحمدالله بگویند کاخ در بهشت را می‌سازی؛ لذا است هم بهشت و هم جهنم در قرآن کریم به من گره خورده است؛ فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا ۗ وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ۗ»<sup>۱۳</sup> آتش‌زنه جهنم انسان است، از سوی دیگر فرمود: «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ۗ»<sup>۱۴</sup>، مقربان خودشان روح و ریحان هستند.

در آن روایت مشهور پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَهِيَ الْجَنَّةُ وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ بَابُهَا ۗ فَكَيْفَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدِي إِلَى الْجَنَّةِ وَلَا يَهْتَدِي إِلَيْهَا إِلَّا مِنَ بَابِهَا ۗ»<sup>۱۵</sup>. من شهر حکمت هستم و حکمت بهشت است و تو درب بهشت هستی. بهشت نود درصدش عملکرد من است. پس خدا جهنم را نیافریده است! بلکه خدا آفریدن جهنم و بهشت را به من سپرده است.

دوم، جهنم از بالاترین نعمت‌های الهی است، «يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيرٍ ۗ إِنَّ فِيَآئِ الْآلَاءِ رَبُّكُمْ لَا تُكَذِّبَانِ ۗ»<sup>۱۶</sup>، رفوزه شدن از بالاترین نعمت‌های آموزش و پرورش است! اگر رفوزگی نبود نودونه درصد درس نمی‌خواندند! از ترس رفوزگی است که تلاش می‌کند و قبول می‌شود. از ترس آتش دوزخی است که فرد بهشتی می‌شود. اصلاً در مدار تربیت تهدید و ترغیب، خوف و رجاء، بهشت و جهنم دو عامل تربیتی است. من هم اختیار دارم، می‌توانم بهشت‌ساز یا جهنم‌ساز باشم.

### سؤال کتبی:

چرا خداوند ما را در زمینی گذاشت که راحت نباشیم!؟

### پاسخ استاد:

اولاً می‌توانیم راحت باشیم. چرا؟

چون «{الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ ۗ} أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ۗ»<sup>۱۷</sup>. با خدا راحت زندگی کن، با خدا در

اوج گرفتاری هم راحت هستیم.

ثانیاً ما اگر به زمین نمی‌آمدیم، برتر از فرشته نمی‌شدیم. در صورتی برتر از فرشته می‌شویم که {به تعبیر شیخ بهایی}:

آدمی زاده طرفه معجونی است  
گر کند میل این بود کم از این  
کز فرشته سرشته و ز حیوان  
ور کند میل آن شود به از آن ۱۸

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۱۹»، اگر ما به دنیا نمی‌آمدیم، اگر «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» نمی‌بود، نمی‌توانست به جایی برسد که جبرئیل عرضه داشت: «{نَقَدَرْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَكَانَ} وَلَوْ دَوْتُ أُمَّةً لَا أَحْتَرِقُ ۲۰». پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بالا رود و بگوید اگر یک سرانگشت بالاتر بیایم می‌سوزم و نیز ائمه اطهار (علیهم‌السلام) فرمودند: ملائکه مقرب در خانه شیعیان ما خدمت می‌کنند. در نظام احسن زمین باید باشد، عالم ماده باید باشد. اسم اعظم خدا مجلی می‌خواهد و آن محل تجلی انسان است پس انسان اگر به دنیا نمی‌آمد، نمی‌توانست مظهر الهی شود و از ملک برتر باشد.

### سؤال کتبی:

چرا خانم‌ها برای بیرون رفتن از خانه باید از شوهرشان اجازه بگیرند؟ کلاً چرا باید اجازه بگیرند؟  
چرا تعدد زوجات برای مردان حلال است و برای خانم‌ها خیر؟  
چرا در جامعه اسلام حقوق زنان کمتر از مردان است؟  
چرا اجازه ازدواج دختر را باید پدر بدهد؟  
چرا نماز جمعه با هزار خانم برگزار نمی‌شود؟ ولی با چهار مرد کور و کچل برگزار می‌گردد!

### پاسخ استاد:

اولاً در کمالات هدف از خلقت چیست؟  
ثانیاً برای رسیدن به این هدف از خلقت، آیا خدای متعال در جنس زن یا در جنس مرد کمبودی گذاشته است یا نه؟

به دیگر سخن، اصلی‌ترین کار ما یک کلمه بیشتر نیست؛ خداشناسی، خداپرستی؛ زیرا «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۲۱».

حال باید ببینیم برای این کار اصلی خداوند متعال بین زن و مرد فرقی گذاشته است یا خیر؟  
عقل، عرفان، سنت و قرآن می‌گوید در این هدف اصلی، اگر زن جلوتر از مرد نباشد که ابن عربی می‌گوید زن جلوتر است، لا اقلّ شانه‌به‌شانه مرد است؛ لذا آیه قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ۲۲».

نظر ابن عربی را حضرت آیت‌الله جوادی آملی هم پذیرفتند. ما نیز در نشست علمی که در مجمع عالی حکمت شعبه مشهد داشتیم راجع به جنسیت زن و عرفان با عنوان «سلوک عرفانی بانوان» صحبت کردیم و با ادله خاصی این نظر را خواستیم تقویت کنیم. حال از آن که بگذریم در آن هدف اصلی هیچ کمبودی نیست. یعنی یک خانم در سیروسلوک، رسیدن به خدا، اسفار اربعه، مقام فنا، مقام بقا، شهود، کشف، الهام، خاطرات ربانی و نفحات ربانی هیچ فرقی با یک مرد نمی‌کند.

البته استاد علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی (رحمه‌الله‌علیه) می‌فرمودند تربیت سلوکی زنان برای استاد سلوک، دشوارتر از تربیت سلوکی مردان است. این هم علت دارد؛ ولی این معنایش این نیست که سلوک زن مشکل‌تر است؛ نه! تربیت زن در سلوک الی‌الله برای استاد زحمت بیشتری می‌طلبد و زحمت بیشتری می‌خواهد. نکته دیگر اینکه خداوند یکی از قوانین حاکم بر عالم را زوجیت قرار داده است و احکام خاص خودش را دارد. نمی‌شود قانون زوجیت را در نظر بگیریم و بگوییم زوج‌ها باید همه ویژگی‌هایشان با هم یکسان باشد؛ زیرا برای

دو گونه کار آفریده شده‌اند؛ لذا استعدادها، قوه‌ها، جسم‌ها، بدن‌ها و... مختلف آفریده شده است. در زمانی که بنده معمم نبودم و همسر نداشتم از تهران به مشهد می‌آمدم. کنار دست من یک جوان حزب‌اللهی نشسته بود و نوزادی در دست او بود که تکانش می‌داد و شیشه شیر به او می‌داد. من خیال کردم بلیت بد صادر شده و خانم این آقا عقب نشسته است. گفتم من حاضرم بروم عقب اتوبوس به جای خانم شما بنشینم. گفت نه حاج آقا مادرش گذاشته و رفته است. در قدیم اتوبوس‌ها در تابستان می‌ایستادند تا یخ بخرند. نصف شب این آقا پرید پایین و من نگاه می‌کردم آمد پایین، یک نوشابه شیشه‌ای کوکاکولا گرفت و شروع کرد تکان دادن تا گاز آن تخلیه شد. در شیشه بچه را باز کرد، باقی نوشابه را ریخت در آن و دوباره سوار اتوبوس شد وقتی سوار شد شیشه را در دهان نوزاد گذاشت. گفتم تو الان مثلاً نقش ننه بازی می‌کنی؟ گفت وقتی مرد بشود ننه از این بهتر نمی‌شود!

می‌خواهد مادر باشد، احساس، عاطفه و فیزیک خود را می‌خواهد. کسی که می‌خواهد شغل سخت در نظر داشته باشد، خلبانی کند یا {ماشین راه‌سازی} گریدر براند حتماً بدنش باید متفاوت باشد و نیز اگر بخواهد بجنگد، مثل امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) شمشیر دست بگیرد و ۷۵۰ نفر را در لیلۃ الهیریر بکشد.

بخشی از این تفاوت‌ها مربوط به آن وظیفه‌ای است که قانون مسلم زوجیت در نظام احسن به عهده گرفته است. اگر برعکس می‌شد، امشب خدای متعال اراده کند زن‌ها بشوند مردها، مردها بشوند زن‌ها، فرقی می‌کند؟ باز این مرد که زن شده، باید شیر بدهد، پس فیزیک او فرق می‌کند. زنی که مرد شده، باید با زن فرق بکند، احساس و عاطفه باید متفاوت باشد.

صحبت در این است که آیا در آن هدف اصلی که رسیدن به خدای متعال است، خدا بین زن و مرد تفاوتی ایجاد کرده است؟

در این: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۲۳</sup>، تفاوتی است؟ عرفاً می‌فرمایند بانوان در این مسیر جلوترند. اگر زن‌ها جلوتر نباشند، لااقل کنار مرد هستند؛ هیچ برتری در این زمینه وجود ندارد.

تعبیر این است: «فَإِنَّ الْبِنْتَ رَحْمَةٌ»، دختر که آمد، رحمت آمد. متن روایات است. آن میزان که به والدین نسبت به دختر در خانه تأکید شده است شاید نیمی از آن نسبت به پسر تأکید شده است.<sup>۲۴</sup>

وقتی همسر یک مرد بیگانه شد که دیگر هیچ مردان بدبخت، بیچاره و فلک‌زده هستند؛ شصت سال این زن و شوهر با هم زندگی می‌کنند؛ از روز اول به من مرد می‌گوید دو حق بیشتر بر گردن خانم نداری که آن دو نیز به یکی برمی‌گردد. آن یکی هم طبیعی است و ازدواج یعنی همین و الا مثل خانه بابا شد!

از آن طرف به من مرد بدبخت می‌گوید پنجاه حق خانم بر گردن تو دارد! از هفت صبح تا ساعت ده شب باید بدوی زیرا زن گرفتی باید نفقه بدهی! و حق مسکن و ملبس و کفش و... دارد. این پایین‌ترین سطح مطالبات است که حقوقی است. اما در مطالبات اخلاقی، من مقام ثبوتش را بگویم، به مقام اثباتش می‌رسیم.

خداوند به شما بچه می‌دهد. شیر اول و دوم و سوم الی چهارم واجب است؛ پنجمین شیر یعنی از ولادت بچه ۵ ساعت گذشت است وقتی بچه شروع می‌کند به سروصدا کردن همسر شما می‌گوید فرزند را شیر بده مادر می‌گوید هر شیر دو بیست هزار تومان مثلاً می‌گیرم! فقه می‌گوید شوهر حق ندارد اخم کند! اگر نمی‌خواهی برو دایه بگیر. شب می‌آیی و می‌بینی خانم پایش را انداخته روی پای دیگرش می‌گویی شام چه داریم؟ می‌گوید گور پدر شام! ناهار؟ لباس؟ می‌گوید این لباسشویی، خودتان بفرمایید بشورید!

ما باید گله کنیم! یک زن گرفتیم بدبخت شدیم! لباس خودت را خودت بشور، غذا بپز، بچه را بده دیگری شیر دهد و خانه را خودت جارو کن! ولی یک حق گذاشته‌اند برای مرد در گردن زن، یک حق است؛ اما از آن طرف، {برای ادای حقوق زن} می‌گوید با یک شغل نمی‌شود، دو شغل داشته باش و اگر دوشغله نمی‌شود سه شغل داشته باش و آن نیز در حد شأن زن! اگر رفتی دختر قجر گرفتی دو خادم در خانه پدر داشته باید دو خادم برای او بگیری، اگر در خانه پدر راننده داشته است باید راننده برای او بگیری و ماشین داشته است باید ماشین برای او بخری؛ یعنی باید در شأن او زندگی را بچینی. کجا به زن ظلم شده است؟ می‌گوید عمل نمی‌شود آن حرف دیگری است. ما خیلی از امور دین را عمل نمی‌کنیم!

حالا این قدر به ما مردها فشار آمده، مرحوم آیت‌الله شیخ جواد تبریزی فتوایش را عوض کرده است و گفته است اگر زن و مرد می‌نشینند و با هم در جلسات خواستگاری صحبت می‌کنند این آقا شرط نمی‌کند به خانم که باید غذا بپزی، رخت بشوری و جارو بزنی؛ ولی اینها شرایط ارتکازی است و شرایط ارتکازی در حکم ضمن عقد

است پس باید این کارها را خانم انجام دهد البته فقط ایشان این فتوا را دارند.

در مورد خانم به عنوان مادر خانه؛ احترامی که دین برای مادر گذاشته است هیچ جای دیگر نیست! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ الْأُمَّهَاتِ ۲۵» { بهشت زیر پای مادران است. دین چه کار بکند؟ این قدر مقام مادر را بالا آورده است که اگر زن و مرد کارشان به طلاق کشید {رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)} می فرماید: «مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ وَالِدَةٍ وَوَلَدِهَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ {أَجْبَائِهِ فِي} الْجَنَّةِ ۲۶» اگر کسی بین بچه و مادرش جدایی بیندازد، خدا بین او و بین {دوستانش در} بهشت الهی فاصله می اندازد. بر فرض اینکه حضانت در قانون با مرد است {لکن} باید مادرش را ببیند.

ما ازدواج که می کنیم باید خانه، لباس، نفقه و... باید انجام دهیم و بانو نیز که کاری لازم نیست بکند؛ باید مهریه نیز بدهیم و میزان مشخصی ندارد حتی اگر بگوید ده هزار کیلو طلا! باید پردازد. درست است که زن خوب زنی است که {رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)} فرمود: «أَفْضَلُ نِسَاءٍ أُمَّتِي أَصْبَحُحُنَّ وَجَهًا وَأَقْلُهُنَّ» { «أَرْحَصُهُنَّ مَهْرًا»، ولی باید من کادو بدهم و پیشاپیش چیزی به خانم تقدیم کنم و ما اصلاً در اسلام و در فقه چیزی به اسم جهیزیه نداریم؛ لذا رسوم اقوام فرق می کند. مثلاً در بین عراقی ها جهیزیه را مرد می دهد؛ یعنی عراقی ها می گویند هم دختر بدهم هم جهیزیه بدهم؟! مهر را باید مرد بدهد.

سخن در این است که چرا برای بیرون رفتن از خانه باید اجازه بگیرد؟ چون اصل ازدواج اولاً و بالذات برای رفع نیاز درونی جنسی است و این باید مدیریت بشود؛ ولی اگر بخواهد کنترل شده نباشد، این مدیریت نمی شود پس مردی که باید در خانه سیر بشود، سیر نمی شود سپس جامعه به فساد کشیده می شود.

دوم، چرا تعدد زوجات {و چندهمسری} برای مردان حلال است و برای خانم ها نه؟! مرحوم علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) {و شهید مطهری (رحمه الله علیه)} مقاله ای دارند ۲۷ که من وقت نکردم، می خواستم این مقاله را بگیرم و تکثیر کنم، خدمت خانم ها توزیع کنم.

در این مقاله ایشان اثبات می کند همیشه تعداد زنان محتاج به شوهر از تعداد مردان محتاج به زن بیشتر است. هم اکنون که در حال گفتگو هستیم بیش از پنج میلیون زن بیوه در کشور وجود دارد. در جنگ تحمیلی نسبت مردانی که شهید شدند به زنانی که شهید شدند چقدر است؟ چقدر زنان از دنیا می روند، چقدر مردان از دنیا می روند؟ ایشان می فرمایند هم بحث ازدواج موقت، هم بحث تعدد زوجات از معجزات دین اسلام است. چون آمار به ما این نکته را می گوید. اگر ازدواج موقت و تعدد زوجات نباشد، {جایگزین آن} زنا است.

سؤال داریم که آیا کسی که زن دوم می شود خانم است یا مرد است! این خانم که زن چهارم می شود، این زن نیست؟! اگر قرار است زن چندم شدن بد باشد این خانم نباید زن چهارم بشود! این یعنی نیاز جامعه است پس ما نباید طبق احساس عمل کنیم؛ بلکه باید طبق منطق عمل کنیم.

باید ببینیم زن بدون شوهر، شوهر بدون زن در اسلام به شدت مذموم است و اگر ما به تک همسری قناعت کردیم یا ازدواج موقت را کنار گذاشتیم، به تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام): «لَوْلَا أَنْ عُمَرَ نَهَى عَنِ الْمُنْعَةِ مَا زَنَى الْإِسْطَقِيُّ ۲۸»، اگر عمر از منعه نهی نکرده بود، فقط آن انسان های خیلی بد به زنا می افتادند. حال در جمهوری اسلامی مثل اهل سنت عمل می کنیم حرف دیگری است.

اگر تعدد زوجات نباشد من همیشه با این تعداد زنی که شوهر می خواهند و همسر ندارند و شاهدش این است که همین خانم زن دوم و چهارم می شود، با این پدیده چه کنم؟! {این پدیده} مخصوص الان نیست؛ بلکه در صدر اسلام نیز بوده است؛ در جنگ صفین از دو طرف چهل هزار نفر کشته شدند. در جنگ جمل، نهروان، سایر جنگ ها و سایر پدیده ها و مشاغل سخت که انجام می شود، این پدیده پیش آمده است پس نباید احساسی عمل کنیم.

سؤال دیگر این است که چرا اجازه ازدواج دختر را باید پدر بدهد؟

اولاً می دانیم این حکم راجع به هر دختری نیست و در هر شرایطی نیست. اگر یک دختری است که برایش مورد مناسب می آید؛ ولی پدر رد می کند باز مورد مناسب می آید و پدر رد می کند، فقها بالاتفاق می گویند اذن پدر ساقط می شود؛ ثانیاً اگر این دختر رشیده است مخصوصاً اگر درآمدش برای خودش است، تعدادی از فقها می گویند اجازه اش دست خودش است؛ سوم، اگر این دختر پدر و جدش فوت کردند اجازه اش دست خودش است.

چهارم، به مجرد اینکه عقد کرد یا عقد با لوازمش {مانند دخول}، اجازه اش دست خودش است. چرا دختر باید اجازه پدر را داشته باشد؟ این خدمتی است که اسلام به دختر کرده است تا گول نخورد. این آقا که با ماشین شاسی بلند، کیف سامسونت و ادکلن میلیونی آمده است، پدری که چند پیراهن بیشتر پاره کرده است می فهمد که اعتیاد به حشیش دارد و ماشین رفیقش است و این لباس را دزدیده است؛ زیرا پدر سی سال است که در این جامعه گرگ بازار می چرخد پس می فهمد؛ ولی این دختر احساسی و عاطفی است شاید نتواند تشخیص بدهد. اسلام آن را دوقبضه کرده است به این صورت که پدر ببرد و بدوزد {برای اینکه اشتباه نکند و دختر را شوهر دهد} اسلام اذن دختر را {شرط کرده است}، صد خواستگار هم بیایند لکن اگر دختر اذن ندهد و بله نگوید، پدر هیچ کاری از دست او بر نمی آید. {اسلام} اذن شما را بانوان را دوقبضه کرده است که کلاه سرتان نرود بد است؟ حال اگر زن رشیده شده است و سی سال دارد، ده سال دارد برای خودش کاسبی می کند مهندس یا دکتر است و رشیده است، اذن پدر ساقط است.

{بخش دیگر سؤال دیگر این بود که} چرا تعدد زوجات برای خانمها نیست؟! اولاً برای خانمها نیز راه دارد. تعدد تعاقبی امکان دارد نه تعدد هم‌زمانی.

تعدد تعاقبی یعنی چه؟ یعنی این خانم الان همسر کسی است سپس همسر فرد دیگری است سپس فرد دیگری است؛

در صدر اسلام سه پسر داریم که برادر امی هستند (از جانب مادر برادر یکدیگرند)، یعنی جناب اسماء را جعفر (رضوان الله علیه) سپس ابوبکر، سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) به همسری گرفته است. هر کدام هم یک پسر از او دارند؛ یعنی اسماء از جعفر (رضوان الله علیه)، از ابوبکر، از امیرالمؤمنین (علیه السلام) هر کدام پسری دارد. مادر این سه پسر یکی است. اما پدرشان سه نفر هستند.

اگر دختری خواست چند شوهر کند چه کار می کند؟ در زمان عقد حق طلاق را از همسرش می گیرد وقتی حق طلاق را گرفت، سه سال با این آقا زندگی می کند و می گوید دیگر نمی خواهم با تو زندگی کنم می رود و با دیگری ازدواج می کند؛ درب بسته نیست.

ولی هیچ دختر خلی این کار را نمی کند. چرا هیچ دختر خلی این کار را نمی کند؟ چون من مرد کپسول شهوت هستم و زن کپسول عاطفه است. زن تکیه گاه می خواهد، زن یکی را می خواهد که او را بپرستد و او را دوست داشته باشد. اگر او را پیدا کند، اصلاً تو مخیله اش دیگری خطور نمی کند. زن با مرد جوهرش فرق می کند. دیگر اینکه اگر تعدد زوجات برای زن به صورت هم‌زمانی باشد می شود قانون جنگل و دین می گوید قانون جنگل در مورد انسان بی معناست. خداوند متعال یکی از فرق‌هایی که بین جامعه انسانی و حیوانی گذاشته است همین است. در جنگل راه بروید روی هر بچه‌ای که دست بگذارید و بپرسید پدرت کیست؟ می گوید مادرم مشخص است! الان آمریکا این چنین است در قطعه تصویری دیدم که با خانمی سیاه پوست مصاحبه می کنند و می پرسند که آرزوی شما چیست؟ می گوید: ازدواج است! می پرسند: پس این دو بچه چه کسانی هستند؟ می گوید: نمی دانم پدرانشان چه کسانی هستند!

انسان خانواده می خواهد، قبیله می خواهد، عشیره می خواهد، ارث دارد و میراث دارد؛ لذا تعدد زوجات هم‌زمان برای زن خط‌قرمز است و نیاز زن نیز نمی باشد.

اسلام برای موارد نادر راه گذاشته است؛ گرچه عرض کردم هیچ زنی چنین کاری نمی کند.

اگر خداوند سرنوشت انسان هر کاری را انجام دهد، در مسیر سرنوشت مقدر شده است!

یک مثال بزنم شما سوار ماشین می شوید، ماشین روشن نشده است و فرمان دست شما است؛ ولی چند نفر ماشین را هل می دهند، اینکه شما مستقیم برانی یا روی پل بروی و به جوی بزنی این بخش دست خودت است.

قضاو قدر سائق و قائد است و دارند هل می دهد؛ اما چه کسی را؟ انسان و جن را.

انسان و جن چیزی به اسم اختیار دارند. اختیار یعنی چه؟

اینکه گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم

در نهایت خداوند چون علمش ازلی است و همه چیز را می دانسته، بر اساس دانسته همه چیز از قدیم، آنچه را که من انسان در طول عمر به اختیار خود اختیار می کردم را مقدر کرده است. چه مشکلی دارد؟

خداوند می دانسته امام حسین (علیه السلام) اختیاراً چه می کند؟ و همچنین یزید اختیاراً چه می کند؟ قضاو قدر انجام شده باشد مشکلی نیست.

به عبارت دیگر دقت کنید، یک مقدار جمله را جوری می گویم که در ذهنتان بماند: قضاو قدر الهی تعلق می گیرد به فعل اختیاری انسان با یکی از لوازمش و یکی از آنها اختیار من است و این عنصری است که نباید نادیده گرفت.



گاهی سر کلاس‌ها مثال می‌زنم، یک معلم است که سی سال است در این محل با تک‌تک خانواده‌های این روستا، فامیل، آشنا و رفیق است. معلم این روستا با یک‌یک خانواده‌ها آشنا است. به او یک کلاس دادند، دفترش را از جیش در می‌آورد و می‌نویسد: فرهاد قبول، تقی رفوزه، تقی تجدید، حسین قبول سپس آن را در جیش می‌گذارد و یادش می‌رود؛ آخر سال که کارنامه‌ها می‌آید می‌بیند فرهاد قبول، تقی رفوزه، تقی تجدید، حسین قبول شده است. نمی‌گویند تو جبر کردی! زیرا می‌گوید: من جبر نکردم؛ بلکه با ایشان بزرگ شده‌ام و می‌دانستم فرهاد آدم درس‌خوان، خوش ذهن و حرف‌گوش‌کن است و می‌دانستم که تقی یک بچه فضول و کودن است پس رفوزه می‌شود.

خداوند می‌فرماید فرمان را به خودت دادم، بله من می‌دانستم که شیخ علی رضایی تهرانی در طول ۱۲۰ سال عمر ان‌شاءالله چه کارهایی انجام می‌دهد، برایش مقدر کردم و معنایش این نیست که فرمان از دست تو خارج شده است.

سؤال دیگر این است که در مقدمه دهم اینکه عدالت از فعل الهی انتزاع می‌شود مگر حرف اشاعره نبود که هر کاری خدا بکند خوب و عدالت است؟

یک فرق رقیق بین آنچه که ما گفتیم با آنچه که اشاعره می‌گویند هست. اگر بخواهم توضیح بدهم، شاید طول بکشد. آدرس می‌دهم: مرحوم علامه طباطبایی، جلد اول المیزان در بحث فرق بین جبر و تفویض و امر بین الامرین مطرح کرده است.

گرچه حق همین است که ما گفتیم: عدالت و حق از فعل خدا انتزاع می‌شود، نه فعل خدا بر اساس حق باشد؛ ولی چون مکون و قانون‌گذار است و چون قانون را برای انسان عاقل و جن عاقل قرار داده است؛ زیرا ثقلان هستند، خودش را فضلاً محکوم به حکم عقلاء کرده است. این محکوم به حکم عقلاء در قرآن گاهی وقت‌ها این‌جوری گفته می‌شود: مثلاً «وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ۲۹» یعنی خدا می‌آید خودش را مثل عقلاء محکوم عقلاء می‌گیرد. این از باب تفضل الهی است، نه اینکه در متن واقع چنین باشد.

سؤال دیگر اینکه می‌دانیم اسلام دین فطری است و در آن اجازه داده شده که مردان بیش از یک همسر داشته باشند در صورتی که زنان نیز مانند مردان به صورت فطری دوست دارند همسرشان تنها متعلق به خودشان باشد و نسبت به علاقه او غیرت و حسادت دارند.

پاسخ داخل خود سؤال هست! گفتید فطری ولی در انتها گفتید حسادت! دم خروس را بپذیریم یا قسم حضرت عباس را! دین می‌گوید این غیرت نیست، این حسادت است. این فطری نیست، این طبعی است. انسان یک طبع دارد و یک فطرت دارد. سؤال دیگر اینکه چرا در برخی آموزه‌های اسلامی این ویژگی فطری در بانوان نادیده انگاشته شده است! و چرا از غیرت زن نسبت به همسرش به کفر تعبیر شده است؟

کفر در اینجا خلاف شکر مراد است، نه کفر اصطلاحی؛ یعنی زنی که نسبت به شوهرش داد و قال و {گلایه} می‌کند، شاکر نیست. شکر چه چیزی {را بجا نیاورده است؟} شکر قوانین عاقلانه و حکیمانه الهی! تعدد زوجات قانون عاقلانه و حکیمانه است. عقل بشری هم به این رسیده است. کفر نسبت به این مطلب است و فطرت هم نیست؛ لذا در جوامعی که جا افتاده، جا افتاده است. در بعضی از جوامع تک‌همسری نیست، تعدد همسر است و جا افتاده است و خوب زندگی می‌کنند.

سؤال دیگر اینکه شما گفتید که دخترها کپسول عاطفه هستند؛ اما دخترهایی هستند که می‌خواهند کاملاً مستقل باشند و می‌گویند احساس نیاز به تکیه‌گاه نمی‌کنند به این‌گونه افراد چه پاسخی باید داد؟ این حس، حس کاذبی است، حس صادقی نیست. ما نظریه فروید را قبول نداریم؛

۱. ما گزینه جنسی را قوی‌ترین گزینه نمی‌دانیم اما از قوی‌ترین غرائز می‌دانیم.

۲. ولنگاری و آزادی مطلق جنسی را عقلاً جایز نمی‌دانیم و قانون خانواده را اولین و مقدس‌ترین قانون اجتماع می‌دانیم.

دین اسلام هم چه گفته است؟

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ تَعَالَى مِنَ التَّرْوِيجِ ۳۰»، از ازدواج تعبیر شده است به بنا، کاخ و خانه! در اسلام بنای خانه‌ای مهم‌تر از ازدواج ساخته نشده است؛ یعنی در بحث ازدواج، فقط بحث مسائل عاطفی و جنسی نیست. بحث این است که زن و مرد ناقص‌اند. آیه قرآن می‌خواند: می‌گوید شما دختر تا ازدواج نکردی، برهنه‌ای و من پسر نیز تا ازدواج نکردی برهنه‌ای، «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ ۳۱»، ما لباس برای یکدیگر هستیم با همه ویژگی‌های لباس! خالق این را می‌گوید که بهتر از من، من را می‌شناسد و

نیز «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ۳۲» است و هم حکم فقط مال اوست زیرا «إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ۳۳». موضوع قانون را قانون گذار باید بشناسد و من را خودم نمی‌شناسم بلکه خدای من می‌شناسد. سؤال دیگر اینکه داعش که زن‌ها را به اسارت می‌برد و اجازه تجاوز به آنان را داد، مثل زمان صدر اسلام که در جنگ‌ها زنان توسط مسلمانان به اسارت گرفته می‌شدند یکی است! عمل داعش با عمل برده‌داری فرق می‌کند. در بحث گرفتن اسیر در جنگ‌ها، ما یک بحث کاملاً عقلایی داریم. وقت من خیلی اجازه نمی‌دهد مگر اینکه خیلی خلاصه عرض کنم.

جنگ هست! قرآن می‌گوید جنگ باید باشد؛ زیرا «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعُ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ۳۴»، اگر نبود اینکه خدا بعضی از مردم را با بعضی دفع کند... چرا جنگ هست؟ چون عالم، عالم دنیا، عالم تصادم و تراحم است. عالم تصادم و عالم دنیا باشد، جنگ نباشد، کمبود نباشد، شر نباشد، تفاوت نباشد؛ یعنی عالم دنیا نباشد؛ {فرض کنید} من با صد هزار نفر ایستادم در مقابل صد هزار نفر. اسلام می‌گوید اول باید اتمام حجت بشود؛ یعنی طرف مقابل من مثل اینکه در مقابل من این کاغذ است و سفید است، همین جوری باید حق برایش روشن شده باشد و در جنگ‌های اسلامی این‌طور بود. ما با معاند می‌جنگیم. عناد یعنی حق برایشان روشن روشن روشن است باز می‌گوید نمی‌خواهم؛ ما به او می‌گوییم حالا که تو حق برایت روشن روشن روشن است و نمی‌خواهی و عناد داری؟ هم خودت داری روزبه‌روز بدبخت‌تر می‌شوی و نیز داری عده‌ای را بدبخت می‌کنی پس ما نمی‌گذاریم خودت بیشتر از این بدبخت بشوی، زودتر برو آن دنیا. دیگری را نیز نمی‌گذاریم خار راه او باشی.

لذا مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: جهاد در اسلام عین نعمت و رحمت است. اگر جنگ شروع شد و ده هزار نفر کشته شدند و ما غلبه کردیم، از شما می‌پرسم یک تعداد مرد معاند که تا الان شمشیر دستش بوده و ما را می‌خواستند بکشند جلوی ماست، چه کنیم؟ سه احتمال وجود دارد؛ یکی اینکه همه را بکشیم، دوم اینکه همه آزاد کنیم و احتمال سوم اینکه مدیریت کنیم به‌گونه‌ای که این افراد روزبه‌روز به اسلام نزدیک شوند تا خودشان همسرشان و فرزندان‌شان مسلمان شوند. اسلام به من می‌گوید با کوچک‌ترین مناسبت آنها را آزاد کن، روزه خوردی، بنده آزاد کن، زن خود را ظاهر کردی، ایلاء کردی بنده آزاد کن و... اقسام گوناگون مکاتب و مدبر و روایات مختلفی که در مورد عتق رقبه داریم؛ {نشان می‌دهد} دین عقلانی‌ترین کار را انجام داده است. نه همه را بکشید و نه همه را آزاد کنید؛ بلکه بیاور ایشان را در خانه و باید نان بدهی و دستور داده است که از هر چه می‌خوری به او همان را بخوران و هر چه می‌پوشی از همان به او بپوشان و سر یک سفره با او بنشین مثل فرزند خود. این فرهنگ دین نسبت به برده‌داری است. علامه طباطبایی (رحمه‌الله‌علیه) اگر بشر به یک بلوغی رسید که برده‌داری منسوخ شد اسلام مانعی ندارد. البته در قرن ما فقط اسمش منسوخ شد!

## سؤال یکی از حضار:

مورد سؤال بیشتر در مورد کنیز بود که نیاز به رضایت و اجازه او نیست!

## پاسخ استاد:

وقتی در جنگ کسی را اسیر می‌گیرید، این مثل زن حرّه مؤمنه {محترمه} توجیه شده نیست. این خانم، خانم آقای است که شمشیر دستش بوده و می‌خواستند بکشند. پس فضا فرق می‌کند و باید به‌گونه‌ای باشد که من بتوانم مسلط بر این خانواده مدیریت کنم؛ زیرا قرار شد آزاد نگذاریم آنها را و این‌گونه نمی‌شود که یک خانه کنار خانه خود به آنها بدهیم و بگوییم شما هم یکی مثل ما! دین می‌گوید می‌خواهم این مرد را تربیت کنم؛ لذا اگر این زن آمد مسلمان شد؛ ولی این مرد مسلمان نشد باید از یکدیگر جدا شوند یا مرد مسلمان شد و این زن در کفر ماند، باید جدا شوند. یعنی در بحث برده‌داری که خودش یک کتاب مفصل است و در کتاب جواهر الکلام این مسئله دقیق بررسی شده است. نمی‌شود احکام ازدواج را برای آنها همان‌گونه که هست انجام داد. دین می‌گوید اگر مولا از این کنیز حامله شد، تمام شد و دیگر این کنیز بعد از اینکه بچه‌دار شد و همسرش مرد {و مادرش آزاد می‌شود} چون بچه ارث می‌برد {و مادر تحت ملکیت فرزند نمی‌آید}.

می‌خواهم بگویم مجموعه بحثی که در عتق مطرح است، به‌عنوان یک بسته باید دیده شود و باید گفت جایگاه این بسته در آن فرهنگ بخصوص که قتل و غارت عجیب بوده است و فرهنگی که اگر خانمی نه کنیز! همسرش می‌مرد بیچاره حواسش نبوده است و می‌آمده در کوچه تا به خانه مادرش برود، اولین کسی که چادر بر سر او می‌انداخته است با این کار شوهرش می‌شده است!

در این فرهنگ اسلام حتی راجع به کنیز می‌گوید باید این‌طور رفتار بشود، این‌طور حتماً استبراء بشود، این‌جور باید با او برخورد بشود. اسلام نیز می‌گوید اگر بشریت به این بلوغ رسید که {برده‌داری را} نخواست، مانعی ندارد. چه اینکه الان به‌ظاهر چنین شده است البته دروغ است. چون هنوز که هنوز، بالاترین درآمد در دنیا، نه درآمد طلا است، نه درآمد انرژی است بلکه درآمد قاچاق انسان است. اگر مسئله عتق إماء و عبید به‌صورت یک بسته جامع دیده نشود به‌خصوص با توجه به فرهنگی که آن زمان بوده است بسته بهتر از این مورد وجود ندارد.

## سؤال یکی از حضار:

در مورد طلاق فرمودید می‌تواند حق طلاق را بگیرد تا بتواند ازدواج مجدد کند چرا باید حق طلاق برای مرد باشد و چرا طلاق ایقاع است و طرفینی و توافقی نیست؟

## پاسخ استاد:

حرف خوبی زدید؛ چون خانم‌ها کپسول احساس هستند، طلاق چه زمانی انجام می‌شود؟ زمانی که ناراحت هستند؛ زیرا زمانی که خوشحال هستند که طلاق شکل نمی‌گیرد. در ناراحتی است که عقل نظری باید بیاید کار کند و در این زمینه اتفاقاً داستان داریم.

به مرحوم مجلسی فردی عرض کرد همسر من یک سؤال کرده است و گفته است از حاج شیخ (مرحوم مجلسی) این سؤال را بپرس! ایشان فرمودند: بفرمایید. گفت همسر من پرسیده است که چرا حق طلاق به دست زن نیست؟ مرحوم مجلسی فرمودند: زیرا زن خیلی احساسی است و زود به نتیجه می‌رسد و زود پشیمان می‌شود و خداوند متعال عنایت کرده است که حق طلاق را به زن نداده است. ایشان عرض کرد: همسر من به این مطلب راضی نمی‌شود فرمودند: برو درب خانه ما به عیال من می‌گویید حاج شیخ فرمودند: فلان کتاب خطی را از فلان کتابخانه بدهید. به ایشان بگویید: یک خبر نیز یواشکی به شما بگویم: من مطلع شدم پریشب جناب شیخ زن گرفته است. رفت و کتاب را درخواست کرد و کتاب قطوری بود و خبر را گفت، تا این مطلب را ایشان شنید کتاب خطی را داخل حوض انداخت. ما می‌خواهیم بگویم اگر واقعاً عاطفه و احساس در زن متبلور است که باید باشد! چون خدا برای دو تا هدف ما را آفریده و دو جور باید زندگی را مدیریت کنند. طلاق هم یک چیزی است که به‌شدت به احساس گره می‌خورد؛ پس اگر حق طلاق بخواهد به دست زن باشد و به دست مرد نباشد، چشم‌بسته می‌گویم آمار طلاق صد برابر می‌شد.

این که پرسیدید چرا توافقی نیست!

هر کجا اختلاف هست چه در خانواده و چه در جامعه، یکی باید حرف آخر را بزند. هم اکنون در دانشگاه شهید مطهری (رحمه‌الله‌علیه) یک نفر باید حرف آخر را بزند.

تعبیر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): «لَا بَدَلَ لِلنَّائِسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ ۚ ۳۵»، آن‌قدر این مسئله مهم بوده است که اسلام به ما فرموده است اگر شما دونفری رفتید به اردوی جنوب همان روز اول و ساعت اول، قبل از سوار قطار شدن بگو خوب چه کسی رئیس باشد؟ یعنی چه؟

یعنی ما با توافق می‌خواهیم کار بکنیم؛ ولی اگر به اختلاف کشید و هیچ‌کدام قبول نکردیم، حرف آخر را چه کسی بزند؟ چون بعضی جاها نه! بلکه خیلی جاها به حرف آخر نیاز داریم.

طلاق نیز نوعی اختلاف است {پس باید حرف آخر را یک نفر بزند}.

## یکی از حضار:

قاضی این کار را انجام می‌دهد.

## پاسخ استاد:

قاضی؟! آن هم با این پیش‌بینی که اهل بیت (علیهم‌السلام) کردند. در حکومت بنی‌امیه، بنی‌عباس، قضاتی مانند شریح قاضی که از اگر چنین بود هرچه شیعه بود را از همسرش طلاق می‌دادند و هرچه سنی بود چهارتاچهارتا برایش زن می‌گرفت.

### سؤال یکی حضار:

اگر زن حق طلاق نداشته باشد دستش بسته است و به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند حقش را بگیرد!

### پاسخ استاد:

می‌تواند حق طلاق را بگیرد پس بگیرد! ما یک مطلبی داریم در علم اصول که حرف خیلی قشنگی است؛ در علم اصول قانون فلسفی داریم می‌گوید: «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار»؛ مثال می‌زنم، می‌روید طبقه بالا و از پشت‌بام خودت را می‌خواهی پایین بیندازی تا اینجا اختیار داری یا نداری؟ اختیار داری. وقتی خودت را پایین انداختی وسط راه می‌گویی خدایا بین من هیچ اختیاری ندارم پس من خودکشی نکردم! خدای متعال می‌گوید غلط کردی؛ چون «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار»<sup>۳۶</sup>. شارع می‌فرماید من دست تو را باز گذاشتم اولاً اگر از مرد از آن پدرسوخته‌ها است که اصلاً بله نگو! {ثانیاً} اختیار طلاق را بگیر!

### سؤال یکی حضار:

وقتی راه‌حل این است که اختیار طلاق را بگیریم چرا از ابتدا این حق به ما داده نشده است؟

### پاسخ استاد:

چون خلاف اصل است؛ یعنی اصلاً خدای متعال فرمود: یکی از جاهایی که من ورود می‌کنم مسئله زن و شوهر است، «وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً»<sup>۳۷</sup>، این دختر اصلاً پسر را نمی‌شناخته است و این پسر اصلاً او را ندیده است. من سه دختر تا کنون عروس کرده‌ام به محض اینکه اسم این دو دختر و پسر روی هم گذاشته می‌شود دیگر نه بابا می‌شناسد! نه مادر، نه خاله، نه عمه می‌شناسد! یعنی مثل سیریش و چسب‌دوقلو به هم می‌چسبند وقتی فضا این است خدای متعال بگوید که طلاق از ابتدا دست زن باشد! نمی‌شود؛ زیرا احساسی بودن این اجازه را نمی‌دهد؛ لذا اختیار طلاق گرفتن نیز نادر است؛ لذا استاد ما مرحوم علامه حسینی طهرانی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) که با شروط سیزده‌گانه‌ای که در عقدنامه‌ها نوشتند مخالف بود و هیچ‌کدام از دختران من نیز آن را امضا نکردند. معنا ندارد؛ زیرا اینها به‌گونه‌ای به یکدیگر می‌چسبند که نمی‌شود آنها را جدا کرد! ما عشق را کجا داریم؟ آیا من به این دستگاه ضبط‌صوت خود عشق می‌ورزم؟ خیر! عشق برای همین دو نفر است. حرف قرآن این است که آن‌قدر وضع خراب می‌شود که این دو نفر فتنه برای یکدیگر می‌شوند. «أزواجکم فتنه»، یعنی آنقدر به یکدیگر می‌چسبند<sup>۳۸</sup>!

پس حق طلاق برای زن خلاف اصل است. ممکن است برای شما خواستگاران متعددی بیاید و شما خودت بررسی می‌کنی و می‌بینی با هشت نفر از آنها لازم نیست این شرط را امضا کنی؛ ولی اگر بخواهی دو نفر از آنها را انتخاب کنی باید این حق را بگیری. پس دین دست تو را باز گذاشته است؛ ولی اصل نیست.

### سؤال یکی حضار:

مگر چقدر شناخت حاصل می‌شود که بتوانیم اعتماد کنیم و حق طلاق را بگیریم؟

### پاسخ استاد:

سؤال خوبی است که چقدر شناخت حاصل می‌شود؟ اینکه گفتند تحقیق کنید، اینکه گفتند بپرسید و استخاره کنید {به همین جهت است.}

اینکه انسان با چه کسانی زندگی می‌کند مهم است. دو جوان با من در مکه حضور داشتند به نام شهاب و کمال اسم‌های عجیب و غریبی داشتند! یکی سی‌سال و دیگری سی و یک سال داشت. به مادرشان گفتم چرا این دو را زن نمی‌دهید؟ گفت دختر پیدا نمی‌شود! اصلاً معتقد بود دختری وجود ندارد؛ یعنی همه فاحشه هستند! گفتم اتفاقاً در اطراف من غیر این است هرچه هست دختر نجیب و عفیف است. گفتند چگونه اطرافیان شما با اطرافیان ما متفاوت هستند؟ گفتم: اطرافیان خود را بد چیدید! در بحث ازدواج یک بخش عمده‌ای باید به بحث توسل و توکل برگردد.

### سؤال یکی حضار:

عملاً بدون شناخت کامل باید حق طلاق را بگیریم!

### پاسخ استاد:

خیر! راه دیگری دارد. در تهران دوستان ما شش ماه عقد موقت می‌کنند سپس عقد دائم می‌کنند. طب قدیم برای این امور نیز حرف دارد؛ یعنی هنوز طب جدید و حتی روان‌شناسی خیلی پیشرفتی در این زمینه ندارند؛ ولی طب قدیم پسر و دختری که می‌خواهند ازدواج کنند را دعوت می‌کند و پنجاه سؤال از دختر و پنجاه سؤال از پسر می‌پرسند. در نتیجه می‌گویند که شما از نظر فیزیک و طبع برای یکدیگر مناسب هستید یا نه! روان‌شناسی نیز درون‌گرا و برون‌گرا بودن را نیز تشخیص می‌دهد؛ یعنی کم‌وبیش راه دارد؛ ولی در عین حال آن استخاره که در فقه آمده است باید انجام بشود. استخاره ازدواج، استخاره با قرآن نیست و مردم نمی‌دانند استخاره‌ای که در کتاب اللمعه دمشقیه آمده است، ابتدا غسل استخاره سپس وضو می‌گیرد سپس دو رکعت نماز دارد پس از پایان نماز هفتاد مرتبه استخیر الله برحمته؛ اگر صلاح نباشد انجام نمی‌شود و من این را به تجربه دیدم که اگر صلاح نباشد انجام نمی‌شود. ببخشید اگر همه سؤال‌ها جواب داده نشد!

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.»

## فهرست منابع

۱. سوره زمر، آیه ۶۲.
۲. سوره سجده، آیه ۷.
۳. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.
۴. سبزواری، هادی بن مهدی، حسن زاده آملی، حسن، و طالبی، مسعود. ۱۳۶۹. شرح المنظومه (تعلیقات حسن زاده). ۵ ج. تهران - ایران: نشر ناب، ج ۱، ص ۱۷۷.
۵. سوره بقره، آیه ۱۴۷.
۶. دیوان شمس، غزل شماره ۸۲۰.
۷. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مسترحمی، هدایت‌الله، غفاری، علی‌اکبر، بهبودی، محمدباقر، مصباح یزدی، محمدتقی، محمودی، محمدباقر، خراسان، محمدمهدی، و دیگران. ۱۴۰۳. بحار الأنوار. ۱۱۱ ج. بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ج ۱۰، ص ۴۳۲.
۸. منتجب‌الدین، علی بن عبیدالله، و مدرسه الامام المهدي عليه السلام. ۱۴۰۸. الأربعون حديثاً عن أربعين شيخاً من أربعين صحابياً في فضائل الإمام أمير المؤمنين عليه السلام. ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه الإمام المهدي (عليه السلام)، ص ۵۵.
۹. امام علی علیه السلام: أَلْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا؛ صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۳۶۶-۱۴۰۷. نهج البلاغه؛ و هو مجموع ما اختاره الشريف ابوالحسن محمدالرضي بن الحسن الموسوي من كلام ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام. ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۵۵۳.
۱۰. سوره انعام، آیه ۱۲۴.
۱۱. ابن بابویه، محمد بن علی، و کمره‌ای، محمدباقر. ۱۳۷۶. الأمالی للصدوق. ۱ ج. تهران - ایران: کتابچی، ص ۳۸۸.
۱۲. سوره الرحمن، آیه ۴۴ و ۴۵.
۱۳. سوره رعد، آیه ۲۸.
۱۴. کشکول شیخ بهایی، دفتر پنجم، بخش پنجم.
۱۵. ابن بابویه، محمد بن علی، و کمره‌ای، محمدباقر. ۱۳۷۶. الأمالی للصدوق. ۱ ج. تهران - ایران: کتابچی، ص ۳۸۸.
۱۶. سوره الرحمن، آیه ۴۴ و ۴۵.
۱۷. سوره رعد، آیه ۲۸.
۱۸. کشکول شیخ بهایی، دفتر پنجم، بخش پنجم.
۱۹. سوره تین، آیه ۴ و ۵.
۲۰. رسولی، هاشم، ابن شهر آشوب، محمد بن علی، و آشتیانی، محمدحسین. بدون تاریخ. المناقب (ابن شهر آشوب). ۴ ج. قم - ایران: علامه، ج ۱، ص ۱۷۹.
۲۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶.
۲۲. سوره احزاب، آیه ۳۵.

۲۳. سوره ذاریات، آیه ۵۶.
۲۴. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامية ج ۶، ص ۴.
۲۵. نوری، حسین بن محمدتقی، و مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث. ۱۹۸۷-۱۴۰۸. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. ۳۰ ج. بیروت - لبنان: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، ج ۵، ص ۱۸۰.
۲۶. نوری، حسین بن محمدتقی، و مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث. ۱۹۸۷-۱۴۰۸. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. ۳۰ ج. بیروت - لبنان: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، ج ۳، ص ۳۷۵.
۲۷. برای اطلاع بیشتر ر.ک به مقاله الهه هادیان رسنایی. ۱۳۹۸. «مقایسه دیدگاه شهید مطهری و علامه طباطبایی در مورد فلسفه و شرایط تعدد زوجات».
۲۸. قطب راوندی، سعید بن هبه الله، حسینی اشکوری، احمد، و مرعشی، محمود. ۱۴۰۵. فقه القرآن. ۲ ج. قم - ایران: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، ج ۲، ص ۱۰۶.
۲۹. سوره روم، آیه ۴۷.
۳۰. ابن بابویه، محمد بن علی، غفاری، علی اکبر، و غفاری، علی اکبر. ۱۳۶۳-۱۴۰۴. من لایحضره الفقیه. ۴ ج. قم - ایران: جامعه المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الإسلامی، ج ۳، ص ۳۸۳.
۳۱. سوره بقره، آیه ۱۸۷.
۳۲. سوره مومنون، آیه ۱۴.
۳۳. سوره یوسف، آیه ۴۰.
۳۴. سوره حج، آیه ۴۰.
۳۵. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۳۶۶-۱۴۰۷. نهج البلاغه (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۸۲.
۳۶. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، و زارعی سیزواری، عباسعلی. ۱۴۳۰. کفایة الأصول (طبع جامعه مدرسین). ۳ ج. قم - ایران: جامعه المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم. مؤسسه النشر الإسلامی، ج ۲، ص ۵۹.
۳۷. سوره روم، آیه ۲۱.
۳۸. با این مضمون؛ سوره نحل، آیه ۷۲.